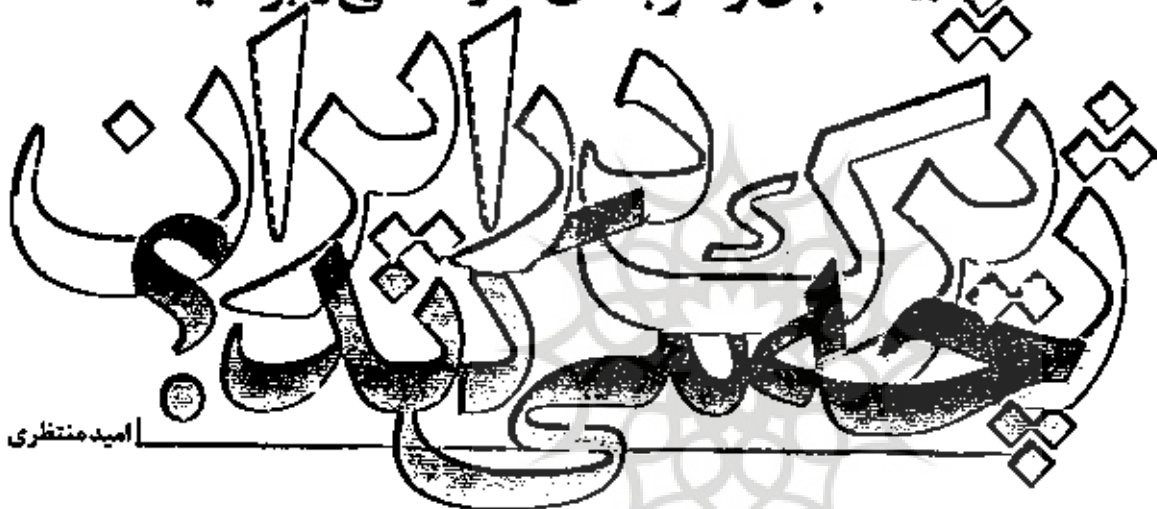


اسلاوی ژیزک چه همراه داشته که در کشور ما، اقبال مخاطبان و مترجمان آثار فلسفی را برانگیخته است؟



امید منتظری

در سال‌های اخیر و در پی بر خاستن موج ترجمه‌متن‌ها و کتاب‌های متفکران جدید سنت‌های فکری - انتقادی اروپا، چند نویسنده و چهره نظری بیش از دیگران مورد توجه مترجمان جوان ایرانی قرار گرفته‌اند. اسلاوی ژیزک - متفکر اسلاوونیایی - که توانان به آسنت روانکاوی لاکانی و همین‌طور مارکسیسم تکیه دارد، یکی از این میان است. یادداشت زیر کوشیده است علل اقبال مخاطبان فلسفه، نظریه فیلم و حتی نقد سیاسی و اجتماعی و همین‌طور مترجمان را به ژیزک آشکار کند.

کس در هر توجه به ژیزک بیش از آنکه طرح آرا و دیدگاه‌های جدید مدنظر بوده باشد تعدادی مترجم خواستارند به واسطه ترجمه متن‌هایی که در دست داشته‌اند خودی نشان دهند چون می‌دانند که ترجمه اخیراً و دوباره در ایران مغایب یافته است. این پدیده را به‌عزم این گروه « باید نعت تب فراگیر به زبان تمییز و ترک کرد، نه تحقیر و نفحص نظری و فلسفی ».

« کنه اندیشه و ستون نظری این انتقاد، دیوار بلندی است که تفکر و تدقیق نظری را از هر گونه نوشتن ترجمه و به کلی هر صافی، متفک می‌کند. روایت نخ‌نمایی از همین انتقاد این غرولند قدیمی است که مکتب و تئوری‌های جدید در ایران، خام و ناکشیده باقی می‌مانند و کسی به صیق و هسته این گرایش‌های فکری تازه نوجهی ندارد همه در پی مد هستند ژیزک هم یک مد تازه است.

در تصور چنین انتقاد مسبق به سابقه‌ای نمی‌گنجد که نسل جوان مترجم همان‌هایی که ترجمه متفکران انتقادی جدید را برگزیده‌اند. « با ترجمه فکر می‌کند، ترجمه برای این نسل جوان، عسکی فرهنگی نیست تا از بی ترجمه‌های آنها و سر صبر، در فضایی گشوده و زمینی مناسب خودشان یا عده‌ای دیگر، به دقایق

آرا و البته آثار اسلاوی ژیزک - فیلسوف چپ‌گرای اسلاوونیایی - در ایران با استقبال روبه‌رو شده است؟ قضیه از چه قرار است؟ چرا او و چرا در ایران؟ در این یکی دو سال اخیر که از موج ترجمه کارهای ژیزک و نوشتن به سبک او در ایران گذشته است، جریانات، چهره‌ها یا نویسندگان محافظه‌کار و سنتی، لیبرال، چپ، پست‌مدرن و ... (جز بعضی برخورد‌های همدلانه) ضمن واکنش‌هایی انتقادی، به این پرسش پاسخ ندانند. باز بی‌نی این پاسخ‌ها و واکنش‌های موجود است که می‌تواند جواب مسأله را روشن کند، نه پاسخ مستقیم و جدیدی به این پرسش. زیرا نه خود این پرسش که « چرا ژیزک و چرا ایران؟ » بلکه علت طرح این سوال است که مسأله‌دار و مهم‌تر است.

۱- در آغاز آرا و آثار ژیزک را از هم متمایز ساختیم به ویژه آثار در گومه قرار داده‌شد « آثار ». شاید همین جناس‌آختن آرای ژیزک از آثار اوست که می‌تواند راهگشا باشد. حرف بسیاری از منتقدان توجه گسترده به ژیزک هم همین است که در این تب ژیزک‌گرایی، بیش از آنکه آرای ژیزک در ایران محل توجه علاقه‌مندان فلسفه نظریه انتقادی و تفکر رادیکال باشد این علاقه به ترجمه آثار یک چهره چالب اما کمتر شناخته‌شده بوده است. شاید بتوان این انتقاد را این‌گونه روشن‌تر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

HASANO

است که ژیزک را در مملکت ما برجسته ساخته است، و گرنه مولفه‌های فکری او هیچ ربطی به ما ندارد. قدمت این انتقاد نیز به عصر طولانی ترجمه و توجه به مکاتب و نحله‌های فکری غربی و حتی شرقی در ایران می‌رسد. چنین گفتاری بر این تصور بنا شده است که اولاً اندیشه و تفکر تا آنجا ارزش و بها دارد که به کار سل و سفت کردن پیچ و مهره‌های برنامه‌های توسعه بیاید. همین و نه بیشتر. اتفاقاً این چنین درکی از چاپگاه و منزلت تفکر و نظریه، خودش از غربی‌ترین و بیگانه‌ترین گرایش‌هاست و ریشه در کارکردگرایی نئولبرالی‌ای دارد که می‌کوشد بر همه جهان سلطه افکند. لذا تاریخ و اجتماعات ایران بر یک خط سیر مستقیم طی طریق می‌کند و مسائل و مشکلات توسعه و ترقی ما در نظر این گفتار، تنها از یک دریچه قابل درک است و درصت به همین خاطر برای حل این مشکلات تنها یک نسخه می‌توان پیچید. در مقابل باید پرسید که چه کسی مسائل ما را تعیین کرده و چه کسی تعیین می‌کند که ما از دریچه‌ای به مسائلمان نگاه کنیم؟

همچنین باید متوجه بود که درباره بیشتر نحله‌های فکری غربی می‌توان همین‌گونه تق‌زه و از بی‌ربط بودن آرا و اندیشه‌های آنها به مسائل و گرفتاری‌های

و جوانب مزیت‌ها و کفایت‌ها و تضمین‌های اندیشه‌های ترجمه‌شده بیندیشند و هسته‌ها را بشکافند. برای مترجمان تازه، ترجمه نه مقدمه و نه «باب آشنایی» با باغ فکر و اندیشه، که خود تفکر است. با انتخاب متفکرانی چون ژیزک با گزینش متن‌های انتقادی از او و دیگرانی چون اوست که نسل تازه مترجمان فکر می‌کند. البته می‌توان به بررسی ابعاد درونی این روش شناسی که ترجمه را به مثابه تفکر می‌شناسد یا محصولات ترجمه این نسل پرداخت اما مهم‌تر از آن، این نکته است که چرا این نسل به بنا کردن تفکر بر دیوار ترجمه رو کرده است. مسلماً اولین پاسخ به این پرسش این است که فضای اندیشه، ترجمه را به عنوان راهی فرعی برای نظریه انتقادی و رادیکال برگزیده است. این پاسخ نیز ارزش روش ترجمه به مثابه تفکر را به عصری دیگر فرومی‌کاهد. ترجمه همچون تفکر و رو کردن به ژیزک بدبو و - در ایران و همچنین روی با این مبود نیست که حرف یک ایرانی که جرات بیانش را ندارد از زبان یک متفکر اروپایی در بیاید.

۲- رویکرد انتقادی دیگری نسبت به ترجمه و اقبال به آثار ژیزک بر این نکته دست می‌گذارد که هدف‌های ژیزک، چه ربطی به مسائل ما دارد. این تنها مد



ژیرک که یکبار خودش گفته است که چون در جهان فیلد شکست جور شده فضای نظری و روانی است که برای ژیرک در نقد فیلد به ویژه با روانکاری پیوند دارد. آنچه همیشه می خوانید در باره لکان پدیده ای است که در همه مکتب های روانکاوی وجود دارد. اما فلسفه و سوسیالیزم ژیرک که آمده است نظری که در فلسفه لاکانی به نقد و بررسی آثار هیچکام می پردازد.

ما سخن رانده مثلا می توان پرسید که راهکارهای اقتصادی فریدمن چه ربطی به حال و هوای اقتصاد ما دارد یا چه کسی گفته برای ایران هم لیبرالیسم اقتصادی بر دموکراسی ترجیح دارد و...

ایراد چنین انتقادی این نیست که چرا بر فلان متفکر یا مکتب پرچمبند بر بی ربط بودن می زند و بر آن دیگری نمی زند بلکه نکته اینجاست که چنین رویکردی بررسی و تدقیق در خود این آراء، مکاتب و نظریات را به جهانه کار کرده این نظریات کنار می گذارد. درست به سبب همین کار کردگویی است که به خودش زحمت نمی دهد تا از دریچه نقد درون ماندگار این آراء به نقد این نظریات و آراء بپردازد مثلا جای این سوال باقی است که چرا و بنا به چه استنادی رویکرد نئوزیرک به مسائل ما ربطی ندارد؟

اگر قرار باشد یک متفکر به مسائل یک جامعه ربطی داشته باشد، توجه به نشانه های بیرونی ضروری است؟ آیا تنها باید با این معیار با این موضوع برخورد کرد که فلانی چهگرا یا راستگراست؟ وقتی از مشاور استراتژیک رئیس جمهور استناد دانشگاه منتقد ادبی، منتقد فیلم در عرصه ژورنالیسم نویسنده رمان و... از ژیرک حرف می زنند، آیا نباید از این مرحله دست کشید که ژیرک به ایران ربطی ندارد؟ و یا جدید به نقد و بررسی آرای خود او پرداخت؟

۳- اگر دقت کرده باشید، ترجیح بند همه رویکردهای انتقادی نسبت به اقبال ایرانی به ژیرک کشف سرخوشانه این نکته بود که «این گرایش ها و اقبال ها مد است». اتفاقا باید روبرو با بیستی را کنار گذاشته خط ز کرد و پذیرفت که «آری» سهم غیرقابل انکاری از هر گرایش نظری، لولامد است. از قضا بنابر تحلیل ژیرکی از این موضوع، هر گرایش نظری و هر اقبالی از این دست در گام نخست در هیات نوعی مد و ژست نظری نامربوط ظاهر می شود. یک منهندهای تئوریک تازه در ابتدا جهان نئوزیرک پیشین را با ژستی معطوف به خود (تئوری برای تئوری) نمی می کند تنها در نفی تئوی است. که آن جهان را به تملکی کنار می زند بنابراین، هر اس داشتن یا دلخوش بودن به اینکه اقبال به ژیرک هم، موجی است که می گذرد و مدی که نبش فرومی نشیند، متضمن فراموش کردن این نکته است که

در جهان انسانی ما خود مناجتماعی یا مد نظری قسمتی از جا افتادن یک سبک اجتماعی یا نظری است. نمی توان با سنجه خیلی دقیقی، جهان والای نئوزی را از دنیای مادیون علایق و احساسات جدا کرد.

بی شک مهم ترین ربط گرایش انتقادی ژیرک به مسائل ما به واسطه این واقعیت است که گرفتاری های محصول جهانی سازی سرمایه دارانه به همین دوروبر ما، محله خانه و اتاق ما هم سرایت کرده اند. ژیرک بر این در نور دیده شدن مرزها گفت می گذارد و باب انتقاد و واری این مکتبم جهان گیر را می کشاید.

ژیرک با دست گذاشتن بر ایدئولوژی شناخته شد. او با کتاب «بیزه والای ایدئولوژی» در بحبوحه دست و پنجه نرم کردن با میراث حکومتی کمونیسم روسی در کشورش، به منابه چهرهای شناخته شد که او هم از ایدئولوژی روسی به تنگ آمده است اما تئوری ایدئولوژی نزد ژیرک پیچیده و عمیق تر از این حرف ها بود که او را به سلک سرخوردگانی براند که از آن سوی افتاده اند. ژیرک کوشیده بود طرحی به دست دهد که بتوان به انکای آن، از «نقد ایدئولوژی» بهره برد. نقد ایدئولوژی اصطلاحی بود که در نیمه پایانی دهه ۸۰ و سراسر دهه ۹۰ سده پیش سخت بدنام شده بود همه کم کم باور می کردند که عصر ایدئولوژی سر آمده است. ژیرک ولی با اتکا به آموزه های روانکاوانه لاکان و همچنین بینگاهی به میراث مارکسی درباره ایدئولوژی، بر این پای فشرده که نقد ایدئولوژی همچنان معنادار است چرا که ایدئولوژی هنوز در کار است. طرح ژیرک درباره «نقد ایدئولوژی» برای ایرانیان بسیاری که با موج پوزیتیویستی رد و انکار نقد ایدئولوژیک، تکرار هر نوع آرمان گرایی و نفی نقد لیبرالیسم، فرهنگی در جهان معاصر که از اوایل دهه ۷۰ شمسی با هیدالگریه سرور و حلقه کبان آغاز شده بود آشنا هستند. چالب و کارآمد است. هنوز هم بسیاری در ایران معتقدند که عصر ایدئولوژی سر آمده است و سخن گفتن از تمدن و پایبندی به آرمان های کلی، بی معنی است. از دیگر سو، ایرانیان بسیاری با دگماتیسم و چهارچوب سازی های عقیدتی و تنگ نظری های فرقه ای آشنا هستند و طرح ژیرک زمینه غنی تری به دست می دهد تا جهان تاریک این تنگ نظری ها را هم بشناسیم و با ضعف و قوت های آنها آشنا شویم. نقد لیبرالی و

ترجیح بندهمه رو بگردهای انتقادی نسبت به
 اقبال ایرانی به ژیزک، کشف سرخوشانه این
 نکته بود که «... این گرایش‌ها و اقبال‌ها مداست».
 اتفاقاً بیدرودر بایستی را کنار گذاشت، خطر
 کرد و پذیرفت که «آری، سهم غیر قابل انکاری
 از هر گرایش نظری، اولاً، مداست»



آنها را استایل بر جامه
 است و جناسی برای سنت
 به کار می‌برد و در نهایت
 از لاک‌های دهشتناک
 همچون آمار کشت‌شده گل
 است که جان می‌دهد برای
 کنش‌ها در استرگرای ژیزک
 به عنوان یک گرایش
 معاصر می‌محاله به تفسیری
 دیگر از مباحث فلسفی
 هستی‌شناختی و اگزیستانسیالیستی
 کبریا نمی‌کنند اما می‌کوشد
 دقیق تر از خودش باشی کند

ژیزک همچنین با قرنتی که به انکای دیالکتیک هگل از سیر مدرنیته به دست
 می‌دهد نه تنها بر این باور محافظه‌کارانه و سنتی که «هگل فیلسوف اقتدارگرایی
 و فاشیسم است» خط باطل می‌کشد بلکه با تفسیر مدرنیته به مثابه نفی قاطع
 نهادها و ارزش‌های دنیای ماقبل مدرن و کهن، به وسیله نهادها و ارزش‌های جدید
 (و نه آشتی این دو گونه ارزش‌ها و نهادها یا در هم آمیزی آنها در مرحله سنتز) این
 ایراد را که ممکن است آرای او بهانه‌ای باشد در دست تفکرات واپس‌گرا، می‌زداید
 ژیزک هگل را نخستین فیلسوف تفرد مدرن می‌داند و او را از این باب می‌ستاید
 مدرنیته ژیزک اما نه مدرنیته نئودل و مصلحت‌جویی که متضمن نفی قاطع و
 تصویه حساسی اصولی با جهان ماقبل است؛ نفی‌ای از جنس انقلاب فرانسوی. بی‌شک
 اما این سوره آرای ژیزک کمتر در کار کسانی که با اندیشه‌های او در ایران شناخته
 می‌شوند، بازتاب داشته و موشکافی شده است.

ژیزک فقدها و شرح‌های مرفوفی هم درباره فیلم‌های روز هالیوود دارد و خصوصاً
 به فیلم‌های لیبچ نظر دارد. ژیزک بسیاری از آرای خود را به وسطه نقد روانکاوانه
 فیلم‌های روز جهان ارائه داده است. جز بعضی مقالات ژیزک در این حوزه، یک
 کتاب از او درباره نقد فیلم «هزبرگراه گمشده» لیبچ به فارسی ترجمه شده است
 مجموعه مقالاتی هم درباره آثار هیچکاک با آترجمه فارسی در ایران منتشر شده
 که سرپرستی آن مجموعه با ژیزک بوده است. اگرچه نقد فیلم‌های ژیزک در ایران
 از قضا منشأ اثر بوده و خط‌های تازه‌ای گشوده است اما منتقدان فیلم‌های ایرانی
 کمتر متوجه بوده‌اند که آرای ژیزک در این حوزه بر مبانی نظری خاصی استوار
 بوده است. استفاده از نگاه ژیزک در این حوزه بیشتر به نوعی ژست گرفتن شباهت
 یافته است؛ ژستی که سرانجام باید بر پایه‌های نظری‌اش استوار شود.

در قرن ما دیگر کسی نمی‌تواند با خیال آسوده در کبج امنی بنشیند و به نوبت
 مسائل خود را حل کند. مسائل ما در پرتو تگرشی متأخر از آرای نظری بین‌المللی
 و جهانی فهم و درک می‌شود؛ بنابراین سر کردن و تغییر در این مسائل هم جهانی
 است. باید این شعار «جهانی‌بندیش و محلی عمل کن» را با این صورت بازنوشت
 «وقتی نمی‌توانی و نباید جهانی فکر کنی، نمی‌توانی محلی عمل کنی»

پوزیشنویستی ایدئولوژی از این بابت کمبودها و شرافات چشمگیری داشته. طرح
 ژیزک ما را از راه مطمئن‌تری به نقد دگم‌ها و انحصارگرایی‌های عقیدتی در جهان
 جدید می‌رساند؛ نقدی که زیر پای تمهد داشتن، آرمان‌باور بودن و امید به جهانی
 عادلانه‌تر را خالی نمی‌کند.

راه دیگری که ژیزک و لیبچه یا بهره از آثار و آرای همفکرانش چون رانسیر و
 آگامبن گشوده است، نقد میانی گفتارهای حقوق بشرگرا و دموکراتیکی است که
 در جهان ما باب است. ژیزک آن رویه حق‌گرایانه را که موضع و مدعیه حقوق
 بشر را یک قرینتی تصور می‌کند - قرینتی‌ای که منتظر است عموماً فرا برسد و
 از گرفتاری‌ها نجاتش دهد - یکی از گفتارهای سیل‌سزندی جهان ما می‌داند.
 دموکراسی لیبرالی در جهان معاصر با وجود اینکه به برابری حقوقی انسان‌ها فارغ
 از هر قید جنسیتی، نژادی و عقیدتی حکم می‌کند اما همچنان قید تعلق به
 دولت - ملت را حفظ کرده است. ژیزک با تحلیلی روانکاوانه بر این ایراد بنیادین
 دموکراسی معاصر دست می‌گذارد. بسیاری از گرایش‌های انتقادی‌ای که در ایران
 با آرای ژیزک ارتباط برقرار کرده‌اند مدام بر این نقدهای متفکر است. لیبونیاکی
 می‌کنند اما هم خودشان و هم بسیاری از منتقدان هشدار می‌دهند که همانا این
 نقدها برای حال و هوای جهان سومی مضر باشد.

البته باید توجه داشت که فرار نیست آرای ژیزک به‌طور تاملو کمال با مسائل
 جغرافیای فرهنگی ما جور در بیاید؛ از قضا داشتن چنین انتظاری از یک مکتب
 فکری یا دست‌نگاه نظری، خودش ریشه خطر است. تکیه با استناد به شیوه تجلیلی
 ژیزک در برابر چنان هشدارهایی می‌توان تقدیر داد که تاریخ، «دیگر بزرگی» ندارد
 که در چنین جهان پیچیده‌ای منتظر ماند تا او اجازه دهد که «وقتش رسیده است
 تا از فلان نهاد یا ایده اجتماعی مثل حقوق بشر یا دموکراسی استقبال یا نقد کرده»
 هنگامی که ایده حقوق بشر و تبلیغات دموکراتیک با صور نویه‌نویی همه جهان از
 جمله کشور ما را در نور دیده است. نقد این ایده‌ها هم، مطمئناً همیق‌تر و بنیادی‌تر
 خواهد شد. هرگز از نابجا بودن نقد حقوق بشر را با هراس از ناگفتی یا سطحی
 بودن نقد آن باید تمویض کرد.